(علمی پژوهشی)

پژوهشنامهٔ ادب حماسی، سال بیستم، شمارهٔ اول، پیاپی۳۷، بهار و تابستان ۱۴۰۳، صص ۱۰۵ -۱۲۲

اشتاد یا اسپاد؟ ویرایش دو نام در شاهنامه

زاگرس زند*

دکتری تاریخ ایران باستان از دانشگاه تهران، تهران، ایران

تاریخ ارسال مقاله: ۱۴۰۳/۰۲/۲۰

تاریخ تأیید مقاله: ۱۴۰۳/۰۵/۱۰

چکیده

در پادشاهی شیرویه در شاهنامه یکی از بزرگان «اشتاگشسپ» نام دارد. مصحّحان و گزارندگان شاهنامه تردیدی در درستیِ این نام نداشته‌اند؛ اما نقش، جایگاه و ریختِ نام او در دست‌نویس‌های شاهنامه و نیز در منابع تاریخی با آشفتگی بسیاری همراه است. دربارهٔ «اشتادپیروز» در پادشاهی نوشین‌روان هم شرایط تاحدی همین‌گونه است. بررسی دقیق منابع برای بازسازی نامِ درست و شناخت درست‌ترِ این دو شخص سه فایده دارد: دانش تاریخ ساسانی را گسترش می‌دهد، به تصحیح شاهنامه یاری می‌رساند و کمکی است در نام‌شناسی و ریشه‌شناسیِ تاریخی ساسانی. در این مقاله ریخت‌های گوناگون نام «اشتاگشسپ» (و سپس اشتادپیروز) در شاهنامه و منابع تاریخی، شناسایی و سپس ارزیابی و سنجش شده تا ریختِ درستِ این نام در خدای‌نامه، شاهنامهٔ ابومنصوری و شاهنامهٔ فردوسی، گمانه‌زنی و بازسازی شود. چند دلیل برای برتری دادنِ «اسپادگشنسپ» بر «استاد/ اشتادگشنسپ» ارائه شده است و می‌بایست فردوسی ریخت «اسپاگشسپ» را به کار برده باشد. این ریخت در تمام دست‌نویس‌ها، تحریف یا تصحیف شده است و در این مقاله با روش انتقادی و شیوهٔ تصحیح قیاسی و با شواهد برون‌متنی بازسازی و بازیابی شده است. درنتیجه پیشنهاد می‌شود در شاهنامه «اشتاگشسپ»،«اشتاد» و «اشتادپیروز» به «اسپاگشسپ»، «اسپاد» و «اسپادپیروز» دگرگون شود.

کلیدواژگان :اشتاد، اشتاگشسپ، اشتادپیروز، خدای‌نامه، ساسانیان، شاهنامه.

* Zagros.zand@gmail.com

مقدّمه

در منابع تاریخی ازجمله شاهنامه نام یکی از بزرگان و نقش‌آفرینانِ دورانِ پادشاهی شیرویه با ریخت‌های گوناگون آمده است: استادگشسب، اشتادجشنس، اسفاد/ اسفاذجشنس، اسفادکشنسب، یزدان‌جشنس و همانند آن‌ها و نقش، جایگاه و حتی ریختِ نام او در منابع با آشفتگی بسیار همراه است. این شخص در چاپ‌های شاهنامه «اشتاد» و «اشتاگشسپ» است و تاکنون ویراستاران، گزارندگان و شاهنامه‌پژوهان تردیدی در درستیِ آن نداشته‌اند. همچنین شخصیت دیگری با نام اشتادپیروز آمده است که بخش نخست نام او با اشتادگشسپ یکی است. برخی منابع تاریخی با خلاصه کردنِ روی‌دادهای پایان ساسانی جزییات را نادیده گرفته و به این فرد نپرداخته‌اند. پاره‌ای از تاریخ‌نگاران نیز که روی‌داد را روایت کرده‌اند نام اشخاص را نیاورده‌اند. در منابعی هم که به این شخص اشاره رفته نام یا منصبِ او با بی‌دقتی و انواع خطاها ثبت شده است. در دست‌نویس‌ها و ویرایش‌های شاهنامه و برخی منابع تاریخی نیز این آشفتگی و خطاها دیده می‌شود. بررسی دقیق و همه‌جانبهٔ منابع برای شناخت بهتر و درست‌ترِ این شخص (و در نتیجه شخص دوم نیز) سه فایده دارد: یکی دانش تاریخ در روزگار ساسانی را گسترش داده و یافته‌هایی تازه به دست خواهد داد که به کار پژوهشگران ساسانی‌شناسی خواهد آمد. دودیگر به ویرایش، گزارش و فهم بهتر شاهنامه (و دیگرمنابع تاریخی نیز) کمک خواهد کرد و ما را به «شاهنامه»ای که فردوسی سروده نزدیک‌تر خواهد کرد. سه‌دیگر آن‌که روزنی کوچک است در نام‌شناسی و ریشه‌شناسیِ تاریخی و یا دستِ‌کم طرح پرسشی در این شاخه است.

فردوسی به دلیل دقت و وسواسی که در نقلِ درست و کامل روایات داشته و بسیار امانت‌دارانه منبع خود را به نظم کشیده، به ویژه در بخش ساسانیان، داده‌ها و جزییات تاریخی، جغرافیایی و نام‌شناختی فراوانی را در دسترس تاریخ‌پژوهان نهاده است. این داده‌ها را تا حد بسیاری می‌توان ترجمهٔ مستقیم و بی‌واسط از خدای‌نامه/ خدای‌نامه‌های ساسانی قلمداد کرد؛[1] رَوندی که در مورد بسیاری از منابع تاریخیِ نام‌دار مانند تاریخ یعقوبی، اخبارالطوال دینوری، تاریخ الرسل و الملوک طبری، تاریخ بلعمی یا آثار مسعودی، چند مرحله‌ای، باواسطه و با گذر از یک یا دو زبان طی شده و سپس به ما رسیده و طبیعی است هرچه بیش‌تر از خدای‌نامه/ خدای‌نامه‌ها دور شده باشند؛ اما گاه به دلیل از دست‌رفتن ریختِ اصیلِ شاهنامه و ضبط انتخابیِ خودِ فردوسی، با همین استدلال ممکن است به خطا ضبط نادرستی از شاهنامه به ضبط درستِ دیگران برتری داده شود.[2]

در این مقاله با بررسی دست‌نویس‌ها و متن‌های ادبی ـ تاریخی به شیوهٔ کتاب‌خانه‌ای و با روی‌کرد متن‌پژوهانه و نام/ زبان‌شناختی و به شیوهٔ انتقادی (ویرایش انتقادی)، کوشش شده ریخت‌های موجود

از نام «اشتاگشسپ»، در شاهنامه و منابع تاریخیِ موجود (داخلی و خارجی) شناسایی و سپس با درنظرگرفتنِ نقش تاریخی او، ارزیابی و سنجش شوند تا درصورتِ امکان ریخت درستِ این نام در خدای‌نامه، سپس در شاهنامهٔ ابومنصوری و در فرجام در شاهنامهٔ فردوسی، شناسایی یا بازسازی شود. نتیجهٔ این جست‌وجو می‌تواند تکلیفِ نام شخص دوم (اشتادپیروز) را نیز روشن کند. درادامه برای روشن شدن موضوع، نخست خلاصهٔ روایت فردوسی از بخش مربوطه خواهد آمد، سپس به بحث و تحلیل خواهیم پرداخت. برای رسیدن به نتیجه ویرایش این نام به شیوهٔ تصحیح قیاسی (ویرایش سنجشی) در روش ویرایش انتقادی انجام شده است.

روایت فردوسی

فردوسی گزارش می‌دهد که پس از بازداشت خسروپرویز و شیرین به فرمان شیرویه به دست زادفرخ و فرستادن آن‌ها به کاخ/ زندان ماروسپَند در تیسفون، شیرویه بر تخت نشست و ایرانیان همه بر او آفرین خواندند. شیرویه در سخن‌رانیِ تاج‌گذاری، بر داد، امنیت و نیک‌رفتاری انگشت نهاد، سپس به خسرو اشاره کرده که پیامی برایش خواهد فرستاد تا از کردارهای بدِ خود توبه کند. دو نمایندهٔ نیکوسخن و باتجربه را برگزیدند؛ «اَشتاگُشَسب»[۳] و «خُرّادِ بُرزین» که با پیامی برای خسروپرویز در زندان، روانهٔ تیسفون شوند.[۴] شیرویه گفت به خسرو بگویند که مکافات کارهای بدِ خود را از یزدان گرفتی؛ چراکه پدر را کشتی، گنج فراوان با جنگ به دست آوردی، سربازان را دور از خانواده به جنگ فرستادی، صلیب مقدس را به قیصر که نیکی فراوان به تو کرد ندادی، از مردم به زور خراج گرفتی. تو در برابر این همه بدی، مجازات یزدان را دیدی و من وسیله هستم. دیگر این‌که شانزده فرزند خود را در زندان نگه داشتی. دو فرستادهٔ شیرویه (اَشتادگُشَسب و خُرادِ بُرزین) با ناراحتی روانهٔ تیسفون شدند. گَلینوش با سپاهش نگهبان زندان بود و دو نماینده را با احترام پذیرفت. به او گفتند که شیرویه شاهنشاه است و جنگ تمام شده است و او خوش‌حال شد. پیام شیرویه را به گَلینوش گفتند تا آن‌ها را نزد خسرو برد. گلینوش به خسرو گفت و سپس نمایندگان وارد شدند و با احترامِ بسیار ایستادند. خسرو بر تختی آراسته دراز کشیده بود و بهی در دست داشت. به فروغلتید و نزدیکِ فرستادگان رفت. خسرو این را به فالِ بد گرفت. پیام شیرویه را بیان کردند. خسرو از شیرویه بدگویی کرد و پیش‌بینی‌هایی در نابه‌سامان شدنِ کشور کرد (نک. فردوسی، ۱۳۹۳: ۱۰۴۱/۲-۱۰۴۵).

در پادشاهی خسرو نوشین‌روان و در جنگ با رومیان، یک جا از سرداری به نام «اشتادپیروز» نام رفته که پادشاه میمنهٔ لشکر را به او سپرد (نک. فردوسی،۱۳۹۳: ۶۴۲/۲). از همین سردار در نبرد خسروپرویز با بهرام چوبین دوباره نام برده شده است (نک. همان: ۹۵۱). بخشِ نخستِ این نام نیز باید سرنوشتِ «اسپاد/ اشتادِ» موردِ بحثِ ما را پیدا کرده باشد. همین‌طور است برای «مهران‌شَتاد»، فرستادهٔ

نوشین‌روان به چین (نک. همان: ۷۰۶-۷۱۵) که از او در پادشاهیِ هرمزدِ نوشین‌روان و خسروپرویز نیز نام برده شده است (نک. همان: ۸۱۴، ۸۹۳، ۹۱۸). بعید است که نامِ نخست، در اصل و در زبان پهلوی از ریشهٔ دیگری بوده و ربطی به اشتادِ مورد بحث این مقاله نداشته باشد. حدس درمورد نام دوم البته دشوارتر است. پس هر نتیجه‌ای که برای ویرایش اشتادگشسب حاصل شود می‌تواند شامل «اشتادپیروز» نیز بشود، مگراین‌که بتوان نشان داد ریشه و معنای متفاوتی دارد. گفتنی است که خالقی‌مطلق در ویرایش نخست، فقط در پادشاهی خسروپرویز (نک. فردوسی، ۱۳۸۹الف: ۳۰/۸، ۷۸) این نام را «مهران‌ستاد» ویرایش کرده که در ویرایش دوم (نک. همو، ۱۳۹۳: ۸۹۳/۲، ۹۱۸) این موارد را نیز به «مهران‌شتاد» برگردانده است.

دو فرستاده / وزیرِ شیرویه

فردوسی دو نماینده‌ای را که شیرویه برای رساندنِ پیغامِ محکومیت نزد خسروپرویز فرستاد، وزرای شیرویه دانسته است. در شاهنامه این نماینده‌ها به نام‌های «اَشتاد» (نک. فردوسی، ۱۳۹۳: ۱۰۴۱/۲-۱۰۴۵؛ شیرویه، بیت‌های ۱۸، ۷۲، ۷۸، ۹۵، ۹۶،۳۶۷) یا «اَشتاگُشَسب»[۵] (نک. همان: بیت‌های۲۲، ۵۴و...)[۶] و «خُرادِ بُرزین» (نک. همان: بیت‌های ۱۸، ۲۲، ۵۴، ۳۶۷و...)[۷] و با صفاتی برجسته و نیک چون اُستاد (نک. همان: بیت ۱۶)، پیر، دانا، گوینده، یادگیر (نک. همان: بیت ۱۸)، داننده (نک. همان: بیت ۲۱)، خردمند، پاکیزه‌گوی (نک. همان: بیت ۸۴) و گَو (نک. همان: بیت ۳۶۷) آمده‌اند. به اشتاگشسب در برخی متون تاریخی اشاره شده؛ اما درمورد خُرادِ بُرزین تنها منبعِ موجود شاهنامه است.[۸] در ادامه، اطلاعاتی بیش‌تر دربارهٔ نخستین فرستاده و ریختِ ثبت‌شدهٔ نام او در منابع تاریخیِ عربی ـ فارسی و شاهنامه، جست‌وجو، بررسی و ارزیابی خواهد شد.

اشتاد / اسپاد گشنسپ در منابع تاریخی عربی ـ فارسی

دینوری (۱۸۸۸: ۱۱۲) تنها از یک وزیرِ شیرویه به نام «یزدان جُشنَس»[۹] نام برده و او را «رئیس الکتّاب الرسائل» (رئیس نامه‌نویسان) نامیده است که شاید بتوان آن را رئیس دبیران یا وزیر دیوان نامه‌نگاری/ رسالت دانست. طبری (۱۴۰۳: ۶۱۹/۱) عنوان اداری او را «رئیس الکتیبه» آورده است که البته شهبازی (۱۳۸۹: ۶۵۱) آن را جایگاهی لشکری دانسته؛ نه فرهنگی و تصحیح دینوری و بلعمی به «رئیس الکتّاب» را خطا می‌انگارد. البته پیش از شهبازی، یوستی (45 :1963) در توضیح نام اسپاذگشنسپ/ اسفاذجشنس، به نقل از طبری او را رئیس‌الکتیبه و فرماندهٔ شهر و پارتیزانِ (حامی؟) شیرویه دانسته و هیچ اشاره‌ای به کتابت و دبیری ندارد و شهبازی این برداشت را از یوستی ستانده است. از آن‌رو که در هیچ منبع دیگری «یزدان‌گُشنسپ/ جشنس» نیامده، این شخص نیز می‌تواند همان «اَشتادگُشسب» باشد؛ زیرا «جشنس» ریختِ عربی‌شدهٔ «گشنسپ» است و به جای «اشتاد» نیز، «یزدان» آمده که

ممکن است از خطای منبع دینوری و یا حتی رونویس‌کنندگانِ (کاتبان) اخبارالطوال باشد و یا به احتمال اندک، سهوی در قلم دینوری رخ داده باشد. طبری (۱/۱۴۰۳: ۶۱۹) این فرستاده را «اَسفاذجُشنَس» و از اهالی اردشیرخوره نوشته است. جالب است که تنها طبری به اردشیرخوره، شهر اشتادگشنسب، اشاره کرده است (همان: ۶۱۹). بلعمی (۱۳۸۶: ۹۹۴) نیز با پیروی از طبری و تنها با جابه‌جاییِ «د» با «ذ»، «اسفادجُشنَس» ثبت کرده است. «اسفاذ/ اسفاد» در این دو منبع ریختِ عربی‌شدهٔ «اسپاد» است که در این صورت ریخت ایرانی یا به بیان دقیق‌تر فارسی میانهٔ (پهلوی ساسانی) این نام در منبع طبری یا منبعِ منبعِ او می‌بایست «اَسپادگُشنسپ» بوده باشد. از سوی دیگر ثعالبی (۱۹۰۰: ۷۱۹)، هماهنگ با طبری و بلعمی، «اسفاذکُشنَسب» نوشته که اگر از شاهنامهٔ ابومنصوری گرفته و خود عربی کرده باشد، پس در منبعِ فارسیِ او نیز می‌بایست «اسپادگشنسپ» بوده باشد؛ اما ممکن است او با نگاه به تاریخ‌الرسل آمیخته‌ای از این دو ریخت را برساخته باشد؛ به این صورت که به جای «جشنس» در «اسفاذجشنسِ» طبری، «گشنسپ» در شاهنامهٔ ابومنصوری را برگزیده و آن را معرّب (جشنس)، نکرده باشد و تنها با «ک» و «ب» نوشته باشد: «کشنسب». البته نگارنده احتمال دوم را درست می‌داند. در متن عربیِ نهایةالارب این نام با سه ریخت آمده است: «اشتادجُشنَس» (نک. نهایة، ۱۳۷۴: ۴۳۰)، «استادجُشنَس» (همان: ۴۳۱) و «استاذجُشنَس» (همانجا: ۴۳۲) که همه همانند و عربی‌شده هستند؛ اما در آن‌ها، هم احتمالِ تحریفِ «ش» به «س» وجود دارد و هم احتمالِ تحریفِ «اسپاد» به «استاد/ اشتاد». به بیان دیگر، تفاوت و تحریف را هم می‌توان به حسابِ کم‌دقتیِ رونویس‌کنندگان گذاشت[۱۰] و «اشتادجشنس» را ریختِ اصلیِ ثبت‌شده از سوی نگارندهٔ گم‌نامِ نهایةالارب قلمداد نمود و هم به حسابِ خطای خودِ نویسندهٔ این متن که «اسپاد» را به «اشتاد» تبدیل کرده است. در ترجمهٔ کهن این متن به فارسی با نام تجارب الامم فی اخبار ملوک العرب و العجم (۱۳۷۳: ۳۵۷-۳۵۶) همه‌جا «اشتادگشنسب» آمده است که یا تاییدکنندهٔ درستیِ این ریخت در متن عربیِ نهایةالارب است و یا گزینش و ویرایش مترجم است که دور نیست، با توجه به شاهنامه، «استاد» را به «اشتاد» تبدیل کرده باشد. ابن‌اثیر در الکامل فی التاریخ (۱۴۰۷: ۱/ ۳۸۳) ریختی یگانه و اصیل از نام این وزیر را آورده: «فارسل الیه رجلا یقال له اسباد خشنش کان یلی تدبیر المملکه». بخش دومِ «اسبادخشنش» آشکارا گشتگیِ (تصحیف) جشنس است؛ اما بخشِ نخست همان «اسپاد» است که در متن عربی با «ب» نوشته شده و حتی به «ف» نیز تبدیل نشده که نشان می‌دهد که در منبعِ ابن‌اثیر «اسپاد» یا «اسباد» بوده است. شگفتا که مترجمِ الکامل ابن‌اثیر (۱۳۹۲: ۵۷۲/۲) با بی‌دقتی کامل، نام این فرستاده را «استاد خوش‌نوش»! نوشته است. یعقوبی، حمزه اصفهانی، گردیزی، مقدسی،

مسعودی، مسکویه رازی، بیرونی و نویسندهٔ مجمل‌التواریخ هیچ اشاره‌ای به این فرستاده/ وزیر نکرده‌اند.

«یزدان‌جشنس» را تنها دینوری آورده است که در کنار پنج منبع مهم، یعنی فردوسی، طبری، بلعمی ثعالبی و نهایةالارب که اشتادگشسب، اسفاذ/ اسفاد/ استاذ/ استاد/ اشتادجشنس/ کشنسب یا ریخت‌هایی همانند آن (با اشناد) آورده‌اند، اعتبار ضعیفی دارد و ناچاریم یا آن را به خطا در منبع او برگردانیم و یا به رونوشتی از خدای‌نامه. نگارنده احتمال دوم را نیز منطقی می‌داند؛ زیرا احتمال خطا، تحریف یا تصحیف (گشتگی) از «اشتاد» یا «اسپاد» به «یزدان» اندک است. درنتیجه شاید در رونوشتی از خدای‌نامه نام این فرستاده «یزدان‌گشنسپ» بوده است و روایت دینوری به آن رونوشت برمی‌گردد. با توجه به این نکتهٔ مهمِ تفاوتِ دینوری با دیگران و البته تفاوت/ خطاهایی دیگر از این دست، می‌توان انگاشت منبع دینوری با دیگران تفاوت داشته که یا به رونوشتی متفاوت از خدای‌نامه می‌رسیده و یا از ترجمه‌ای غیردقیق از خدای‌نامه به عربی بهره گرفته است.

اشتاد/ اسپاد گشنسپ در منابع تاریخی خارجی

با نگاه به منابع خارجی انگاره و برداشتِ نگارنده تقویت می‌شود. در روی‌دادنامهٔ پاسکاله به اتحاد درباریان و سپاهیان در برکناری خسروپرویز اشاره شده و یک‌جا از گوردَن‌اَسپه (Gurdanaspa) فرماندهٔ پیشینِ سپاه ایران نام برده که در به قدرت رساندن شیرویه نقش مهمی داشته و همهٔ سربازان و شورشیان گردِ او جمع شدند (نک. Chronicon Paschal,1989: 183) و در جایی دیگر از گوسدَن‌اَسپه (Gusdanaspa) پسر رِهازِس (Rhazes) که یک سردارِ ارشدِ سپاه بوده، نام برده است (ibid: 186). این دو باید تحریف یا خطای نوشتاریِ یک نام باشند که همان «اَسپاد گُشنسپ/ گُشنسپ اَسپاد» است.[۱۱] از سوی دیگر «اسپادگشنسپ» را برداشت‌های دیگر نیز تقویت می‌کنند: یکی «گشنسپ اسپاذ» برادر/ برادرِ شیریِ شیرویه و فرماندهٔ سپاه ایران که در به قدرت رسیدنِ شیرویه نقشی مهم داشت (نک. کریستن‌سن، ۱۳۷۹: ۶۴۱؛ زرین‌کوب، ۱۳۸۸: ۵۲۰، به نقل از تئوفانس) و دوم این‌که این نام را نولدکه (۱۳۸۸: ۳۸۳) در ترجمهٔ تاریخ طبری با استناد به روی‌دادنامهٔ پاسکاله، «اَسپاذگُشنسپ» و شهبازی (۱۳۸۹: ۲۰۵) با توجه به منابع یونانی و استناد به یوستی، «اسپادگُشنسپ» و «گُشنسپ‌سپاد» (نک. همان: ۶۴۲) آورده‌اند. در نتیجه این ریخت نیز اصالت و دلالت ریشه‌شناسانه دارد. دیگر منابع خارجی ازجمله تاریخ سبئوس ارمنی، روی‌دادنامهٔ سریانی خوزستان و روی‌دادنامهٔ سیعرت، این نام را ندارند.

ریشه‌شناسی اشتادگشنسپ و اسپادگشنسپ

بخش نخستِ «اشتادگشنسپ»، یعنی «اشتاد»، در زبان اوستایی اَرشتات (arštāt-) ایزدبانویی به معنی «صراحت و صمیمیت» و «راستی و خلوص» و در زبان فارسی میانه، اَشتاد (aštād)[۱۲] به معنی «راستی و درستی» بوده است (نک. رستگار فسایی، ۱۳۸۸: ۹۲؛ Justi, 1963: 47 ; Bartholomae, 1961: 205). ایزدبانو ارشتاد نماد عدالت است و راه‌نمای مینوان و جهانیان که همراه زامیاد، روانِ مردگان را در ترازو می‌گذارد (نک. آموزگار، ۱۳۸۳: ۳۶؛ هینلز، ۱۳۹۳: ۱۴۵) در سنگ‌نوشتهٔ شاپور یکم در کعبهٔ زردشت از شخصی به نام ارشتاد(پارتی)/ اشتاد(فارسی میانه) سخن رفته که دبیر بوده و از خاندان مهران (نک. نصراللهزاده، ۱۳۸۴: ۷۱؛ Gignoux, 1972: 45; Huyse, 1999: I/62, II/175) همچنین نام دو نفر بر مُهرهای ساسانی به صورت اشتاد و اشتاد بُرزین خوانده شده است. (نک. Gignoux, 2003: 24, 25). به فرض این‌که این نام‌ها درست خوانده شده باشند و همه ارشتاد یا اشتاد باشند، مرد یا زن بودنِ آن‌ها را نمی‌توان قطعاً مشخص کرد، هرچند به احتمال بسیار باید مرد باشند. در صورتی که مرد باشند می‌توان گمان برد که نام یک ایزدبانو را بر مردان نیز می‌گذاشته‌اند؛ گرچه نمونه‌های دیگر از کاربرد نام دیگر ایزدبانوان (همچون اناهیتا، دَئنا، چیستا، مارسپند یا اَشی) یا امشاسپندان مادینه (سپندارمذ، امرداد یا خرداد) برای مردان را تا آن‌جا که نگارنده می‌داند، سراغ نداریم.

بخش دوم، یعنی «گُشنَسپ» نیز در زبان فارسی میانه gwšnsp (gušnasp) بوده به معنای اسب نر، که gwšn (gušn) در این واژه به معنی نر و نرینگی است (نک. بهار، ۱۳۴۵: ۳۸۹؛ MacKenzie, 1986: 38) و آذرگشنسپ نامی است نامدار بر یکی از سه آتشکدهٔ بزرگ ساسانیان در شیز آذربایجان. در این صورت یا می‌توان گشنسپ را نام پدرِ اشتاد دانسته و آن را «اشتادِ گشنسپ/ اشتاد پسر گشنسپ» بخوانیم و یا «اشتادگشنسپ» را یک نام با ترکیبِ دو نام/ صفت یا لقب بینگاریم. مشکل این برداشت آن است که ارشتاد/ اشتاد نام یک ایزدبانوی زردشتی است و چگونه ممکن است بر یک مرد گذاشته شده باشد؟

اینک به «اسپاد» بپردازیم. سپاه (spāh) و سپاهبَد (spāhpat /spāhbad) یا سپهبد و فرماندهٔ لشکر در متون فارسی میانه به کار می‌رفته است (برای نمونه در بندهش: بهار، ۱۳۴۵: ۱۸۸؛ Nyberg, 1964: 177). این دو واژه در زبان پارتی اَسپاد/ اَسپاذ و اَسپادپَتی (ʾsp'dp[ty]) بوده به معنای رئیس سپاهیان، که در سنگنوشتهٔ نَرسی در پایکولی (با هر دو ریختِ پارتی و فارسی میانه) نیز به کار رفته است (نک. Gignoux, 1972: 47؛ عریان، ۱۳۸۲: ۱۱۲). سپاه در فارسی باستان و اوستایی اسپادَ (spāda-) بوده است (نک. حسن‌دوست، ۱۳۹۳/۳: ۱۶۶۵؛ Kent, 1953: 210). در نتیجه، گزینشِ «اسپادگشنسپ» نسبت به «اشتادگشنسپ» با نقش و جایگاه لشکریِ او نیز هماهنگ‌تر و توجیه‌پذیر است.

«اسپادگشنسپ» که به معنای «اسب نر سپاه» است عنوان و منصبی لشکری برای فرماندهان و پهلوانان بلندپایه بوده؛ عنوانی همانند شهروراز/ ایرانشهروراز به معنی «گرازِ ایران» برای فرماندهان لشکری. وجودِ نام/ لقب «ایرانگشنسپ» به معنی «گشنسپِ ایران/ اسب نرِ ایران» و دیگرعنوان‌هایِ از این دست در دورهٔ ساسانی می‌تواند گواهی بر این انگاره باشد. فردوسی او را وزیر دانسته است؛ اما نوع وزارت او را مشخص نکرده است؛ پس می‌توان او را وزیر لشکر یا فرمان‌ده سپاهیان دانست. هرچند فریتس ولف (1965: 63) بی‌توجه به صراحت فردوسی، او را edler Iranier (نجیب و شریف/ نجیب‌زاده و از اشراف) دانسته است. در این صورت می‌توان نتیجه گرفت که ساسانیان این عنوان را با همان ریختِ پارتی به کار می‌برده‌اند که نشان از نفوذ و پایداریِ فرهنگ و زبان پارتی به ویژه در اصطلاحات و عناوین لشکری و جنگی دارد که تا پایان دوران ساسانی تداوم داشته است.

تا این‌جا به ناگزیر دو ریختِ «اشتادگشنسپ» و «اسپادگشنسپ» را معتبر می‌شناسیم. این‌که این دو ریخت به دو شخص برگردد و دو نام باشد برای دو وزیر یا مشاور شیرویه، بسیار دور و نامحتمل است و هیچ سند یا منبعی آن را تایید نمی‌کند. پس شاید بینگاریم که نام این وزیر در دو رونوشت از خدای‌نامه با دو ریخت ثبت شده؛ اما شناسایی نام اصلی یا اصیل و برتری دادنِ یکی بر دیگری دشوار یا ناممکن نیست؛ بنابراین دریافتیم که نام کامل این وزیر در خدای‌نامه اسپادگشنسپ/ گشسپ یا اشتادگشنسپ/ گشسپ بوده و دومین نزدیک‌ترین ریخت به ویرایش‌های موجود از شاهنامه و تا اندازه‌ای نهایةالارب (یک ضبط از سه ضبط) است و نیز برداشت ویراستاران از جمله خالقی‌مطلق. ایشان با وجود اشاره به ریخت این نام در برخی منابع تاریخی (دینوری، نهایةالارب، طبری، بلعمی، ثعالبی، ابن‌اثیر) که از اتفاق بیش‌تر درستیِ اسپاد را نشان می‌دهند! «اشتاد» را درست و اصلی دانسته است (نک. خالقی‌مطلق، ۱۳۹۱: ۲۳۰/۱۱). از آن‌جا که ایشان پس از آن به ریشه‌شناسی آن (aštād / arštāt) پرداخته، گمان نگارنده آن است که معنادار و ریشه‌دار بودنِ این نام و نقش مهمِ ایزدبانو ارشتات در باور زردشتیان، خالقی‌مطلق (و شاید دیگر ویراستاران) را در درستی و گزینش این ریخت (: اشتاد) بی‌گمان ساخته است. پس بایسته است بر دست‌نویس‌های شاهنامه کمی بیش‌تر درنگ کنیم.

شاهنامه

در میان منابعی که بررسی شد، نهایةالارب تنها منبعی است که همانند شاهنامه «اشتاد»، البته فقط یک مورد از سه مورد (اشتاد/ استاد/ استاذجشنس) را دارد و از این‌رو نزدیک‌ترین ریخت به شاهنامه را دارا است. این سند، این گمانِ سست را ایجاد می‌کند که «اشتاد» در شاهنامه برساختهٔ فردوسی یا گردآورندگان شاهنامهٔ ابومنصوری و با حتی خطای فردوسی یا رونویس‌کنندگان شاهنامه نیست و شاید در رونوشتی از خدای‌نامه «اشتادگشنسپ» یا ریختی نزدیک به این وجود داشته، که گویا از دو مسیر به

دو منبعِ مهم رسیده است؛ شاهنامه و نهایةالارب. دستهٔ دیگر یعنی طبری، بلعمی، ثعالبی و بنداری «اسفاد/ اسفاذ» آورده‌اند (همراه جشنس یا کشنسب)؛ عربی‌شدهٔ «اسپاد» است که می‌تواند از ریخت فارسی میانهٔ «اسپادگشنسپ» یا ریختی بسیار نزدیک و همانند آن برآمده باشد. ابن‌اثیر نیز با ریخت «اسباد» در همین دسته جای خواهد داشت. درنتیجه به گمان بسیار این ریخت نیز دستِ‌کم در رونوشتی از خدای‌نامه که به شاخهٔ طبری رسیده وجود داشته و احتمالِ برساخته‌بودن آن بسیار اندک است. همچنین از آن‌جا که به ثعالبی، بنداری و نهایةالارب (با تردید) نیز رسیده است پس در رونوشت‌های دیگر از خدای‌نامه نیز بوده است.

از آن‌جا که فردوسی نام‌ها و جای‌نام‌ها را تا حد ممکن بدون تغییر و تحریف به کاربرده و خود را امانت‌دارانه متعهد به انتقالِ درستِ همهٔ جزییاتِ روایات می‌دانسته است،[۱۳] اگر «اشتاگشسب» ثبتِ خودِ او باشد و دست‌نویس‌ها خطا نباشند، در نتیجه می‌بایست در شاهنامهٔ ابومنصوری «اشتادگشنسب» یا «اشتادگشسب» بوده باشد که در شاهنامهٔ فردوسی، به دلیل خوش‌آوا شدن یا ضرورت وزن، به «اشتاگشسب» تبدیل شده است. البته این احتمال بسیار دور است. فردوسی برای گنجاندنِ این نام در وزنِ بحرِ متقاربِ شاهنامه، «اشتادگشسب» و «اشتاگشنسب» را نمی‌توانسته به کار برد و با وجودِ این‌که «اشتادگشنسب» در وزن شاهنامه می‌گنجد، «د» در «اشتاد» و «ن» در «گشنسب» را انداخته و «اشتاگشسب» و «اشتاد» آورده است (نک. فردوسی،۱۳۹۳: ۱۰۴۱/۲-۱۰۴۵) که از اختیارات شاعری و سلیقهٔ او بوده است. فتح‌علی بنداری در ترجمهٔ عربیِ شاهنامه (۱۳۵۰: ۲۵۱/۲، ۲۵۲، ۲۵۳) این فرستاده/ وزیر را «اسفاذکشسب» یا «اسفاذ» ثبت کرده است. این ضبطِ بسیار مهم به این معنا است که در دست‌نویسی از شاهنامه که در پیشِ چشم بنداری بوده (و کهن‌تر از کهن‌ترین دست‌نویسِ موجود یعنی فلورانس۶۱۴ ق بوده است)، می‌بایست «اسپاد» و «اسپاکشسب/ گشسب» می‌بوده است نه «اشتاگشسب». در ادامه برای واکاوی بیش‌تر به بررسی دست‌نویس‌های شاهنامه می‌پردازیم.

دست‌نویس‌شناسی

بیش‌ترِ دست‌نویس‌های معتبر شاهنامه، «استاکشسب»، «استاد» و «استاذ» دارند، ازجمله سه دست‌نویسِ مهم و کهنِ لندن ۶۷۵ ق (۱۳۸۴: برگ ۲۸۷)، سن‌ژوزف بیروت حدود۷۰۰ ق (۱۳۸۹ب: ۹۶۰، ۹۶۱) و حاشیهٔ ظفرنامهٔ حمدالله مستوفی ۷۲۰ ق (۱۳۷۷: ۲/ ۱۵۲۸-۱۵۲۹) و نیز دست‌نویس‌های استانبول ۷۳۱ ق، قاهره ۷۴۱ ق، کراچی ۷۵۲ ق، لندن۲، استانبول۲، قاهره۲، لندن۳، واتیکان، آکسفورد و برلین (نک. فردوسی،۱۳۸۹الف: ۳۲۴/۸-۳۳۱، پانوشت‌ها). از میان پانزده دست‌نویسِ اصلیِ موردِ استفادهٔ خالقی‌مطلق، تنها دو دست‌نویسِ لنینگراد ۷۳۳ ق و پاریس ۸۴۴ ق «اشتاکشسب» و «اشتاد» ثبت کرده‌اند (نک. فردوسی،۱۳۸۹الف: ۳۲۴/۸، ۳۲۵، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۱) که لنینگراد گاه «اشناد»

هم دارد (نک. همان: ۳۵۲). در دست‌نویس حاشیهٔ ظفرنامه (۱۳۷۷: ۱۵۲۸/۲) نیز تنها یک‌بار «اشتاکشسب» (بدون نقطهٔ ت) آمده که خطا یا تردیدِ رونویس‌کننده است. جالب است که با وجود برتریِ مطلقِ ضبط «استاد» در شمار و قدمت دست‌نویس‌ها و نیز ضبط «اسفاذ» از بنداری و البته ثعالبی و طبری و بلعمی، ژول مول، ویراستاران مسکو و نیز خالقی‌مطلق و کزازی «اشتاد» را برتری داده و به متن آورده و «استاد» را نادرست انگاشته‌اند. البته در مورد مول طبیعی و پذیرفتنی است؛ زیرا دست‌نویسِ پایهٔ او پاریس بوده است. دلیل خالقی‌مطلق نیز گویا گزینشِ ضبطِ دشوارترِ «اشتاد» بوده است که برای رونویس‌کنندگان ناآشنا بوده و لابد اَستاد را اُستاد می‌خوانده‌اند (اُستاد گشسب) و کاملاً می‌شناخته‌اند. ویراستاران در نظر نخست خطای این دست‌نویس‌ها را تنها در تبدیل «ش» به «س» تشخیص داده و در نتیجه اصالتِ «اشتاکشسب» را تأیید کرده‌اند؛ اما گمانِ نگارنده چیز دیگری است. درست است که از سوی رونویس‌کنندگان خطای مهمی رخ داده؛ اما این خطا درواقع نه تبدیل «ش» به «س»، بل‌که تبدیل «پ» به «ت» بوده است که منجر به تحریفِ «اَسپاد» به «اَستاد» شده است؛ به عبارت دقیق‌تر، «س» در این واژه، به درستی، تغییر نکرده است. «استاد» نیز در مرحلهٔ بعدیِ گشتگی/ تصحیف، فقط در دو دست‌نویس، به «اشتاد» تبدیل شده است. دلیل اصلیِ این تبدیل نیز شاید دشوار و نامفهوم بودنِ واژهٔ اسپاد که ریخت پارتی و کهن‌ترِ سپاه است و نیز بی‌دقتی رونویس‌کنندگان بوده است. درنتیجه به گمان من، هیچ‌یک از دو ریختِ «استاد» و «اشتاد» درست نیستند و تنها راهِ ممکنِ بازسازیِ نامِ درست، یعنی رسیدن به «اسپاد»، از راهِ تصحیح قیاسی (ویرایش سنجشی) و شواهد برون‌متنی است.

دست‌نویس‌شناسیِ اشتادپیروز و مهرانشَتاد که از آن‌ها نام رفت نیز جالب توجّه است. اشتادپیروز در بارِ نخست (در پادشاهی نوشین‌روان) در سیزده دستنویس با «س» است (استاد/ ستاد/ استای/ فرستاد) و فقط در سه دست‌نویس با «ش» (نک. فردوسی، ۱۳۸۹الف: ۱۲۹/۷، پ ۶) که یکی از این سه در دست‌نویس سن‌ژوزف است با ریخت اشناذبیروز (نک. فردوسی، ۱۳۸۹ب: ۷۶۲). در بار دوم (در پادشاهی خسروپرویز) در نُه دست‌نویس با «س» (استاد/ اسناد/ اسان/ استاذ) و فقط در دو دست‌نویس با «ش» ثبت شده (نک. همان: ۱۴۰/۸، پ ۱۷) که در دست‌نویس سن‌ژوزف استاذبیروز است (نک. همو، ۱۳۸۹ب: ۹۱۵). دربارهٔ نام مهرانشَتاد، در پادشاهی نوشین‌روان در هفت تا هشت دست‌نویس و ترجمهٔ بنداری با «س» و در شش تا هفت دست‌نویس با «ش» (نک. همان: ۲۶۵/۷، پ۲۰ و ۲۶۸، پ ۱ و ۲۶۹، پ ۱۳) و در دست‌نویس سن‌ژوزف نیز با هر دو در ریخت‌های: مهران‌شاذ، مهران‌شاذان و مهران‌ستاذ ثبت شده است (نک. همو، ۱۳۸۹ب: ۷۹۵-۷۹۶). در دست‌نویس حاشیهٔ ظفرنامه نیز مهران شاذ/ شاذان ثبت شده است (نک. همو، ۱۳۷۷: ۱۳۸۰/۲-۱۳۸۱) در پادشاهی هرمزدِ نوشین‌روان در هفت

دست‌نویس با «س» و در هفت دست‌نویس با «ش» ثبت شده است (نک. همان: ۴۹۳/۷، پ ۱۸،۴۹۴، پ ۱۵) ضبط این نام در پادشاهی خسروپرویز نیز کم‌وبیش همین شرایط را دارد. در نتیجه درمورد اشتادپیروز وضعیت همانند اشتادگشسب است و بیش‌ترِ دست‌نویس‌ها «استاد» را تایید می‌کنند؛ دربارهٔ مهران‌شتاد کاربردِ «س» و «ش» به یک اندازه است و می‌تواند در خدای‌نامه هم همان مهران‌شتاد بوده باشد؛ به ویژه که در سنگ‌نوشتهٔ شاپور از دبیری با نام اشتاد مهران/ مهرانی نام رفته است که پیش‌تر به آن پرداختیم.

نتیجه و پیشنهاد ویرایش

با توجه به بحث‌های بالا دلایلِ به نسبت استواری برای برتری‌دادنِ «اسپادگشنسپ» بر «استاد/ اشتادگشنسپ» و نیز «اسپادپیروز» بر «اشتادپیروز» وجود دارد و این نام (نام‌ها) با این ریخت، درست‌تر می‌نماید که با فشرده‌سازیِ بحث، شواهد و دلایل زیر را می‌توان برشمرد:

۱- برداشت یوستی، نولدکه، شهبازی و کریستن‌سن؛ ۲- خوانش و ثبتِ فتح بن علی بُنداری؛ ۳- نام‌های روی‌دادنامهٔ پاسکاله و روی‌دادنامهٔ تئوفانس؛ ۴- ثبت‌های طبری، بلعمی، ثعالبی و به ویژه ابن‌اثیر؛ ۵- منصب لشکریِ این شخص؛ ۶- نام زنانهٔ اشتاد؛ ۷- ضبط «استا/ استاد» در بیش‌تر دست‌نویس‌ها.

به گمان نگارنده باتوجه به دلایل بالا و البته ثبت مهم بُنداری، می‌توان گمان برد که فردوسی خود «اسپاگشسب» به کار برده باشد و این ریخت در تمام دست‌نویس‌های موجود، به علت ناآشنایی کاتبان، تحریف یا تصحیف شده باشد. درنتیجه پیشنهاد می‌شود در شاهنامه، این نام به «اسپاگشسب» و «اسپاد» ویرایش شده و برگردد و چون هیچ دست‌نویسی (تاکنون و در میان دست‌نویس‌های شناخته‌شده) آن را ندارد، ویرایش از گونهٔ سنجشی و تطبیقی است که به «تصحیح قیاسی» مشهور است. با این توضیح که ویراستاران شاهنامه ازجمله خالقی‌مطلق بارها به ضرورت از «تصحیح قیاسی» بهره برده‌اند. همچنین ویرایش «اسپادپیروز» بر «اشتادپیروز» برتری دارد؛ اما دربارهٔ «مهران‌شتاد»، همین ریخت اصیل می‌نماید.

پی‌نوشت‌ها

۱. برای آگاهی از سبک تاریخ‌نویسی در شاهنامه (نک. زند، ۱۳۹۲).

۲. برای دیدن نمونه‌ای از اعتبار و دقت ضبط‌های شاهنامه (نک. زند، ۱۳۹۸).

۳. چاپ‌های کزازی (۱۳۸۷: ۱۸۶/۹، ۱۹۹، ۱۸۷)، مول (۱۳۵۳: ۱۸۰/۷) و مسکو (۱۹۷۱: ۲۵۵/۹) نیز همین ریخت (اَشتاگُشَسپ و اشتاد) را دارند.

۴. چن اَشتاد و خُرّادِ برزینِ پیر / دو دانا و گوینده و یادگیر (فردوسی، ۱۳۹۳: ۱۰۴۲/۲).

۵. در شمارش فریتس ولف نام این وزیر هفت بار در این بخش به کار رفته است (wolff, 1965: 63)؛ اما در شاهنامهٔ ویرایش خالقی مطلق نُه بار به کار رفته است.

۶. بیش‌تر دست‌نویس‌ها «استاگشسب» نیز آورده‌اند (نک: فردوسی، ۱۳۸۹الف ۸/ ۳۲۵، پانویس۷)؛ اما در نامهٔ باستان کزازی (۱۳۸۷: ۱۸۶/۹) و شاهنامهٔ چاپ مسکو (۱۹۷۱: ۲۵۵/۹) و نیز چاپ مول، همانندِ ویرایش نخست و دومِ خالقی‌مطلق، «اَشتاگُشَسپ» آمده است.

۷. کزازی نیز این دو نام را مانند خالقی‌مطلق خوانده و حرکت‌گذاری کرده است (کزازی، ۱۳۸۷: ۱۸۶/۹).

۸. دربارهٔ خراد برزین بنگرید به: زاگرس زند، «خُرّادِ بُرزین، گَلینوش و ماروسپَند (بررسی نام و نقش سه تن از بزرگان دربار شیرویه در شاهنامه و دیگر منابع تاریخی)»، *3rd International Conference on Language, Literature, Culture and History Studies*, New Vision University in Tbilisi, Georgia, 8 November 2019.

۹. در دست‌نویس‌های اخبارالطوال، «یزدان جسنس» هم ثبت شده (نک. دینوری، ۱۸۸۸: پانویس۱۱۲) و مهدوی دامغانی در ترجمه به فارسی «یزدان گشنس» آورده است (نک. دینوری، ۱۳۹۰: ۱۳۸)

۱۰. منصور رستگار فسایی (۱۳۸۸: ۹۳) به پیروی از یوستی (1963: 47) و نیز خالقی‌مطلق (۱۳۹۳: ۹۶۱/۲)، تنها از یک بیت شاهنامه، اشتاد پیروز (اشتاد پسر پیروز) را سرداری جدای از اشتادگشنسب قلمداد کرده‌اند. شاید واژهٔ پیروز در این بیت صفتی برای اشتاد باشد نه نام پدر او که در این صورت می‌توان این اشتاد را نیز همان اشتادگشنسب دانست نه فرد دیگری.

۱۱. شاپور شهبازی «گردن اسپه» را تحریفی از «گشنسپ سپاد» دانسته، و «رهازس» را راهزاد انگاشته است (نک. شهبازی، ۱۳۸۹: ۶۴۲).

۱۲. ایزدبانوی زردشتی که همراه سروش و رشن در داوری فرجامین نقش دارد. نیز نام روز بیست و ششم از هر ماه در ایران باستان.

۱۳. دربارهٔ امانت‌داریِ فردوسی در سرودن شاهنامه (نک. بهار، ۱۳۷۹: ۳۵، ۷۵، ۷۸، ۷۹، ۸۶؛ خالقی مطلق، ۱۳۷۶: ۵۱۳-۵۳۹؛ زند، ۱۴۰۰: ۴۱۴، ۴۱۵).

فهرست منابع

- آموزگار، ژاله. (۱۳۸۳). تاریخ اساطیری ایران، تهران: سمت.
- ابن‌اثیر، عزالدین علی بن محمد. (۱۴۰۷ه/ ۱۹۸۷م). الکامل فی تاریخ، تحقیق ابی الفداء عبدالله القاضی، ج۲، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ابن‌اثیر، عزالدین علی بن محمد. (۱۳۹۲). تاریخ کامل، ترجمهٔ سیدحسین روحانی، ۱۴ج، تهران: اساطیر. بلعمی، ابوعلی(۱۳۸۶). تاریخ بلعمی، ویرایش ملک‌الشعرای بهار و محمد پروین گنابادی، تهران: هرمس.
- بهار، مهرداد. (۱۳۴۵). واژه‌نامهٔ بندهش، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- بهار، محمدتقی. (۱۳۷۹). «فردوسی»، فردوسی‌نامه، به کوشش محمد گلبن، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، صص ۲۱-۹۸.
- تجارب الامم فی اخبار ملوک العرب والعجم. (۱۳۷۳). به تصحیح رضا انزابی‌نژاد و یحیی کلانتری، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.
- حسن‌دوست، محمد. (۱۳۹۳). فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- خالقی‌مطلق، جلال. (۱۳۷۶). «در پیرامون منابع فردوسی»، ایران‌شناسی، سال دهم، صص ۵۱۲-۵۳۹.
- خالقی‌مطلق، جلال. (۱۳۹۱). یادداشت‌های شاهنامه، ج۳، تهران: دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- دینوری، ابوحنیفه احمدبن داود. (۱۸۸۸م). اخبارالطّوال، ویرایش ولادیمیر گیرگاس، لیدن: بریل.
- دینوری، ابوحنیفه احمدبن داود. (۱۳۹۰). اخبارالطوال، ترجمهٔ محمود مهدوی دامغانی، تهران: نی.
- زرین‌کوب، عبدالحسین. (۱۳۸۸). تاریخ مردم ایران(ج۱): ایران قبل از اسلام، کشمکش با قدرت‌ها، تهران: امیرکبیر.
- زند، زاگرس. (۱۳۹۲). «سبک تاریخ‌نویسی شاهنامهٔ فردوسی». پژوهش‌نامهٔ ادب حماسی، سال ۸، شمارهٔ ۱۵، صص
- زند، زاگرس. (۱۳۹۸). «بررسی نام و لقب فرایین/ شهربراز در شاهنامه و دیگر منابع تاریخی»، پژوهش‌نامهٔ ادب حماسی، سال ۱۵، شمارهٔ ۲، پیاپی۲۸، صص

- زند، زاگرس. (۱۴۰۰). شاهنامه و پایان ساسانیان، تهران: موقوفات دکتر محمود افشار.
- زند، زاگرس. (2019).«خُرّادِ بُرزین، گلینوش و ماروسپَند (بررسی نام و نقش سه تن از بزرگان دربار شیرویه در شاهنامه و دیگر منابع تاریخی)»،
- *3rd International Conference on Language, Literature, Culture and History Studies*, New Vision University in Tbilisi, Georgia, 8 November.
- رستگارفسایی، منصور. (۱۳۸۸). فرهنگ نام‌های شاهنامه، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- شهبازی، علی‌رضا شاپور. (۱۳۸۹). تاریخ ساسانیان: ترجمهٔ بخش ساسانیان از کتاب تاریخ طبری و مقایسهٔ آن با تاریخ بلعمی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- طبری، ابوجعفر محمد بن جریر. (۱۴۰۳ق/۱۹۸۳م). تاریخ الطبری(المعروف بتاریخ الامم و الملوک)، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات (بر اساس چاپ لیدن: بریل، ۱۸۷۹-۱۹۰۰م).
- عریان، سعید. (۱۳۸۲). راهنمای کتیبه‌های ایرانی میانه(پهلوی- پارتی)، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۹۷۱). شاهنامه، ویرایش آ. برتلس و ع. نوشین، ج۹، مسکو: آکادمی علوم اتحاد شوروی.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۵۰ه ق/۱۹۳۲م). الشاهنامه، ترجمهٔ فتح بن علی بنداری، تصحیح عبدالوهاب عزام، ج۲، قاهره: دارالکتب المصریه.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۵۳). شاهنامه، ویرایش ژول مول، ترجمهٔ جهانگیر افکاری، جلد۷، تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۷۷). شاهنامه، دست‌نویس حاشیهٔ طفرنامه، به تصحیح حمدالله مستوفی، زیر نظر نصرالله پورجوادی و نصرت‌الله رستگار، تهران و وین: مرکز نشر دانشگاهی ایران و انتشارات آکادمی علوم اتریش.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۴). شاهنامه، دست‌نویس لندن (۶۷۵ق.)، چاپ عکسی از روی نسخهٔ خطی کتاب‌خانهٔ بریتانیا، ش Add. 21,103 ، مشهور به شاهنامهٔ لندن، به کوشش ایرج افشار و محمود امیدسالار، تهران: طلایه.

- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۹الف). شاهنامه، ویرایش جلال خالقی‌مطلق، جلدهای ۷و۸، تهران: دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۹ب). شاهنامه، دست‌نویس سن‌ژوزف، نسخه برگردان از روی نسخهٔ کتاب‌خانهٔ شرقی وابسته به دانشگاه سن‌ژوزف بیروت، ش nc.43 ، به کوشش ایرج افشار، محمود امیدسالار و نادر مطلبی کاشانی، تهران: طلایه.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۹۳). شاهنامه، پیرایش جلال خالقی‌مطلق، ج۲، تهران: سخن.
- کریستن‌سن، آرتور امانوئل. (۱۳۷۹). ایران در زمان ساسانیان، ترجمهٔ رشید یاسمی، تهران: دنیای کتاب.
- کزازی، میرجلال‌الدین. (۱۳۸۷). نامهٔ باستان، ویرایش و گزارش شاهنامهٔ فردوسی، ج۹، تهران: سمت.
- نصرالله‌زاده، سیروس. (۱۳۸۴). نام تبارشناسی ساسانیان از آغاز تا هرمزد دوم، تهران: سازمان میراث فرهنگی و گردشگری.
- نولدکه، تئودور. (۱۳۸۸). تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان، ترجمهٔ عباس زریاب خویی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- نهایةالارب فی تاریخ‌الفرس و العرب. (۱۳۷۴). به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- هینلز، جان راسل. (۱۳۹۳). شناخت اساطیر ایران، ترجمهٔ باجلان فرخی، تهران: اساطیر.
- Bartholomae, Christian .(1961). *Altiranisches Worterbuch*, Berlin: Walter de Gruyter.
- Chronicon Paschale. (1989). (284-628 AD) English tr. Michael Whitby and Mary Whitby, Liverpool University press.
- Gignoux, Phillipe. (1972). *Glossaire des Inscriptions Pehlevies et Parthes, CORPUS INSCRIPTIONUM IRANICARUM*, Vol I. London.
- Gignoux, Phillipe. (2003). *IRANISCHES PERSONENNAMENBUCH, BAND II, MITTELIRANISCHE PERSONENNAMEN, FASZIKEL 3: Noms propres sassanided en moyen-perse epigraphique*, WIEN.
- Huyse, Philip. (1999). *Die dreisprachige Inschrift Šābuhrs I an der kaba-i Zardušt (ŠKZ),* Bd 1-2, London.
- Justi, Ferdinand. (1963). *Iranisches Namenbuch*, Marburg.

- Kent, Rolad G.(1953). *Old Persian(Grammer, Texts, Lexicon),* New Haven: American Oriental Society.
- MacKenzie, D. N.(1986). *A Concise Pahlavi Dictionary,* London: Oxford university press.
- Nyberg, H.S.(1964). *A Manual Of Pahlavi*, 2 vols, Wiesbaden.
- Wolff, Fritz. (1956). *Glossar Zu Firdosis Schahname*, Georg Olms Verlagsbuchhandlung, Hildesheim, 2th ed.

References

- Amuzgar, Zhaleh (1383), Tarix-e-Asatiri-e-Iran, Tehran: Samt.
- Ebn-e Asir, E. (1407), Alkamel fi Tarix, Abi alfada Abdo Allah Alghazi, Vol 2, Beyrut: Dar Alkotob Alelmieh.
- Ebn Asir, E. (1392), Tarix –e- Kamel, tr. S. H. Rohani, Vol. 14 Tehran: Asatir.
- Balami, Abu Ali (1386), Tarix Balami, Ed. M. Bahar and M. Parvin Gonabadi, Tehran: Hermes.
- Bahar, M. (1345), Wazhe nameh Bondahesh, Tehran: Bonyad –e- Farhang.
- Bahar, M.T (1379)"Ferdosi", *Ferdosinameh*, M. Golbon, Tehran: Vezarat Farhang va Ershade Eslami, pp 21-98.
- Tajareb Alomam (1373), Ed. Reza Anzabi nezhad and Yahya Kalantari, Mashhad: Mashhad University.
- Hasandoost, M (1393), Farhang –e- Risheshenaxti Zaban –e- Farsi, Vol. 6. Tehran: Farhangestan Zaban –e- farsi.
- Khaleghi Motlagh, J. (1376), " Piramun –e- manabe –e- Ferdosi", *Iranshenasi*, Y. 10, pp. 512-539.
- Khaleghi Motlagh, J. (1391), *Yaddashthay –e- Shahname*, Vol 3, Tehran: Dayerat-o Al maaref bozorg Islami.
- Dinawari, A. (1888), *Axbar –o- Altowal*, Ed. W. Girgas, Leiden: Beril.
- Dinawari, A. (1390), *Axbar –o- Altowal*, tr. M. Mahdavi Damghani, Tehran: Ney.
- Zarrinkoob, A.H. (1388), *Tarix –e- Mardom –e- Iran*, vol 1, ancient Iran, Tehran: Amirkabir.
- Zand, zagros (1392), " Sabke Tarixnevisi –e- Shahnameh", *Pazhuheshnameh Adab Hamasi*, Y8, No. 15.

- Zand, zagros (1398), " Barrasi nam va laghab Faraeen/ Shahrbaraz dar Shahnameh", *Pazhuheshnameh Adab Hamasi*, Y15, No. 2.
- Zand, zagros (1400), *Shahnameh va Payane Sasanian*, Tehran: mowghufat –e-e Afshar.
- Zand, Zagros (2019) "Xorade Borzin, Glinoush and Marospand" Third International Conference on Language, Literature, Culture and History Studies, New Vision University, Tbilisi, Georgia, 8th November.
- Rastgar Fasaee, M. (1388), *Farhang Namhaye Shahnameh*, Tehran: Pazhooheshgah Olum Ensani.
- Shahbazi, A. Sh. (1389), Tarix –e- Sasanian: Tarjome baxsh Sasanisn az Ketab –e- Trix Tabari, Tehran: Markaz nashr Daneshgahi.
- Tabari, A. (1403), *Tarix al-Tabari*, Beyrut: Moasese al-aalami lelmatboaat.
- Oryan, Saeed (1382), *Rahnamaye Katibehaye Iranie Miane*, Tehran: Sazmane Miras Farhangi Keshvar.
- Ferdowsi, A. (1971), Shahnameh, Ed. A. Bertels and A. Nooshin, Vol. 9, Moscow: CCCP Academy of Sciences.
- Ferdowsi, A. (1350), *Al Shahnameh*, tr. F. Bondari, Ed. A. Ezam, Cairo: Darolkotob Almesryeh.
- Ferdowsi, A. (1353), *Shahnameh*, Ed. G. Mohl, tr. J. Afkari, Vol. 7, Tehran: Sherkate sahamie ketabhaie jibi.
- Ferdowsi, A. (1377), *Shahnameh*, Hashie Zafarnameh, Ed. H. Mostowfi, N. Poorjavadi and N. Rastgar, Tehran and Vienna: Markaze nashre daneshgahi and Austrian Academy of Sciences.
- Ferdowsi, A. (1384), *Shahnameh*, London, British Library, No.103, 21, I. Afshar and M. Omidsalar, Tehran: Talayeh.
- Ferdowsi, A. (1389a), *Shahnameh*, Ed. J. Khalegi Motlagh, Vol. 7, 8, Tehran: Dayerato Almaaref Bozorg Eslami.
- Ferdowsi, A. (1389b), *Shahnameh*, Sant Josef, Beirut university Liberary, I. Afshar and M. Omidsalar and N. Motalebi Kashani, Tehran: Talayeh.
- Ferdowsi, A. (1393), *Shahnameh*, ed. J. Khalegi Motlagh, Vol. 2, Tehran: Sokhan.
- Christensen, A. E. (1379), *Iran dar zamane Sasanian*, tr. R. Yasemi, Tehran: Donyaye ketab.

- Kazzazi, M. J. (1387), *Nameye bastan*, edition and notes on Shahnameh, vol 9, Tehran: Samt.
- Nasrollahzadeh, S. (1384), *Nam tabarshenasy Sasanian az Aghaz ta Hormazd II*, Tehran: Sazman miras Farhangi.
- Noldeke, T. (1388), *Tarikhe Iranian va Arabha dra zaman Sasanian*, tr. A. Zaryab khoee, Tehran: Pazhooheshgahe Oloome ensani.
- *Nehayat-Al-arab* (1374), M. T. Daneshpazhooh, Tehran: Anjoman Asar va mafakher farhangi.
- Hinelz, J. R. (1393), *Shenakhte Asatire Iran*, tr. B. Farrokhi, Tehran: Asatir.